

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

جلسه ۳۷ ام المیزان با بررسی آیات سوره مبارکه شوری از تفسیرالمیزان و چند جلسه‌ای هستش که با مباحث عرفانه‌ای کاذب و الان موضوع مورد بحثمون عرفان مربوط به کابالا و یهود و فراماسون هست در خدمتتان هستیم.

سوره مبارکه شوری

خب ما تا آیه ی فکر می کنیم که، آیه ی ۱۵ رو باید الان شروع کنیم. اعوذ بالله من شیطان رجیم

من باید انتهای آیه ی ۱۴ را یکبار دیگه بگم که بتونم وصل بکنم به آیه ۱۵، "... وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْهُ مُرِيبٌ"، آیه ۱۴ بحث تفرقه بود، تفرقه ی بعد از علم و از روی بغی و حسد که اینجا بغی رو گفتیم به معنی حسد معنی کرده، این یک تکه آخر رو "وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ"، اون ضمیر هم، در اصل هم هست برمیگردد به پیشینیان که تو آیه قبل بود که اینها از روی علم یعنی با اطلاع و آگاهی به حقانیت و یکی بودن دین در دین اختلاف کردند؛ یعنی کسانی اومدند در دین اختلاف انداختند که کاملاً آگاهانه بود و اهل علم بودند و به تمام جزئیات دین آگاهی داشتند. و اصطلاحی که علامه توی ترجمه المیزان به کار رفته به این شکل هست که گفتند کاسه ظلم و حسد رو بر سر دین شکستند یعنی از روی حسادت اختلافاتی رو در دین انداختند و بعد گفتند که تقصیر دین هست که مردم متفرق شدند و پراکنده شدند.

بعد "الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ" فعل مجهوله، کسانی که کتاب برایشون به ارث گذاشته شد یا کسانی که ارث بردند در واقع کتاب بهشون رسید بعد از اون پیشینیان، نسل‌های بعد از این اسلاف هستند اسلاف یعنی پیشینیان و نسل‌های اون نیاکان هستند. پس ما الان دو گروه داریم یه نیاکان داریم یه نسل‌های اون نیاکان. خب حالا پس این جوهری باید نتیجه بگیریم: آغازکنندگان اختلاف و موسسین تفرقه که از روی علم اومدند این اختلاف رو باب کردند از روی بغی این اختلاف رو باب کردند بعد اون نسل‌هایی که اومدند از آنها کتاب رو به ارث بردند و معارف رو به ارث بردند به خاطر اون اختلاف پدرانشان و نیاکانشون، در یک شکی که ریب هم توش داره، قرار گرفتند. پس یک گروه با حسد اومدن اختلاف انداختند با بغی و حسد، یک گروه که وارثان اون نیاکان حسود هستند مشکوکند یعنی به شک افتادند در مورد دین و ریب؛ ریب هم یکی از مراتب شک هست.

"فَلذَلِكَ فَادُعُ ۖ وَاسْتَقِمُّ..."، حالا میرسیم به آیه ۱۵ که داره از اون آیه قبل نتیجه گیری میکنه که "فَلذَلِكَ فَادُعُ ۖ وَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ۖ"، این لامی که سر لذلک هست، پس میتونه (لام) تعلیل باشه بعضی ها هم گفتند به معنای (الی) یا به عبارت دیگه (لام) غایت هست، خب پس با توجه به بحث (لام) تعلیل بودن یا حتی به معنای (الی) بودن ما می تونیم این نتیجه گیری را داشته باشیم امتهما دو قسمت شدند، یکی نیاکان که با علم و اطلاع و آگاهی و فقط از در حسد در دین اختلاف انداختند و یکی نسل ها و ذریه اون نیاکان که در شک و تحیر موندند، پس خدای تعالی همه ی آنچه رو که در سابق تشریح کرده برای شمای مخاطب این آیات هم تشریح کرده، پس تو ای پیامبر، (فادع)، فعل امر، خطاب به پیامبر، مردم را دعوت کن، چون اونها دو دسته شدند یا مبتلا به شکند یا مبتلا به حسدند، پس تو استقامت بورز، و **وَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ** همانطور که مامور شدی، استقامت داشته باش، یعنی ملازمت این راه مستقیم رو داشته باش. **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ** و هواهای مردم را پیروی نکن چون این هواها یا از روی حسد است یا از روی شک. پس گفتیم (لام) تعدیله و اینجوری معنی کردیم، دو دسته هستند در اثر دین، در واقع بعد از اینکه دین به سمت اون ها اومده، پیامبرشان اومده، و این دین رو براشون آورده، این ها دو دسته شدند یا از روی حسد اختلاف انداختند یا نسل های اونها که اون چیزی که بهشون به ارث رسیده بود رو، در موردش به شک افتادند، پس استقم، امر از باب استفعال هست از مصدر استقامت، که طبق فرموده جناب راغب اصفهانی، ملازمت طریق مستقیم هست. **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ**، هم تفسیر اون (واستقم)؛ یعنی چی کار کن/چه جور استقامت کن؟ استقامت تو چه معنی داشته باشه؟ اینکه **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ** یکی از معانی استقامت پیغمبر این باشد که از هوا و هوس های مردم پیروی نکنه.

سوال: سوال فرمودند که فرق دین توحید و اصل توحید رو که هم در آیه **كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ** بیان شد بفرمایید؟ عرض کردیم جلسه قبل که دین توحید یعنی دینی که همه معارفش و جزئیاتش و لوازمش بر پایه اصل توحید هست و اصول دیگه مثل معاد و نبوت، به این میگی دین توحیدی. اصل توحیدی یه جزئی از دین هستش، در واقع دین توحیدی دین کلی دیگه، یعنی دینی که مسیر الهی رو داره، از اصول سه گانه استفاده میکنه معارف رو جزئیات و لوازم را به مردم میرسونه بهش میگی دین توحیدی که مقابلش دین شرکه. دین یعنی برنامه؛ اصل توحید یکی از آنهاست، یعنی یکی از اون سه تا اصل توحید هستش که ما باید خدا رو به وحدانیت بشناسیم.

حالا که قراره پیغمبر مردم رو دعوت بکنه و استقامت بکنه، استقامتش هم این هستش که **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ** هست، ادامه اون استقامت اینه: **"وَقُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ ۖ" ۖ** یه **مِنْ كِتَابٍ**، اینجا داریم به معنای اینکه هر چه که از کتاب بر پیامبران نازل شده، پس معنای همه ی کتب آسمانی، اما کتب آسمانی که شریعت الهی توش داشته باشه، پس این توش قیدش هست. **"وَأَمَرْتُ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ"** پیغمبر، بهشون بگو که من مامورم که بین شما به عدالت رفتار بکنم، (لام) در، «لاعدل»، لام زائده است احتمالاً، بیان علامه، لام زائده هم کارش تاکیده، مثل **"وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ"** این (لنسلم)، لام سر نسلم لام تاکید یا لام زائده. اینکه میگی زائده، نقش تاکیدی داره، نه اینکه اضافه است و فقط همین جوری اومده، نه، نقش تاکیدی داره؛ دوتا مطلب میخواد برسونه، ما دو تا تسویه داریم توی این آیه، ۱- تسویه بین همه کتب نازل از جانب خداوند که توش شریعت، تسویه از این حیث که حتماً باید بهشون ایمان داشته باشیم، تسویه نه از حیث این که همه احکامش و معارفش عین هم باشه، مساوی از جهت ایمان، یعنی من مسلمان حتماً باید به شریعت حقه ی یهود که در زمان حضرت

موسی نازل شده، شریعت حقه ی حضرت عیسی علیه السلام که در زمان حضرت عیسی نازل شده و همه شرایع حقه ای که از جانب خداوند نازل شده تحت عنوان کتب آسمانی، من باید بهشون ایمان بیارم. در ایمان آوردن من هیچ فرقی، بین اسلام و بین شریعت حضرت موسی و بین شریعت حضرت عیسی و شریعت حضرت ابراهیم حضرت نوح و به این شکل، پس هیچ فرقی نداره در اینکه من به اینها باید حتما ایمان و اعتقاد داشته باشم. اما در عمل، خب، اینها با هم فرق می کنند من به عنوان مسلمان فقط و فقط ملزم هستم که به دین اسلام عمل بکنم اما از لحاظ ایمان همه ادیان توحیدی در نزد من مسلمان باید یکی باشه. پس این یک تسویه، پس تسویه همه کتب نازله ای که شریعت الهی در خودش داشته باشه.

۲- تسویه دوم، همه مردم سیاه و سفید و عرب و غیر عرب، ضعیف و قوی، غنی و فقیر، کبیر و صغیر همه اینها با هم در یک رتبه و درجه هستند در مورد دعوت به دین الهی. پس از حیث دعوت، مردم یکسانند تسویه ی مردم، از حیث ایمان همه شرایع آسمانی با هم یکسان هستند، این نکته را توجه داشته باشید خیلی علامه این ها رو به زیبا بی بیان کردند.

اگر نظرات دیگه مفسرین رو، در واقع بیاییم اینجا ببینیم، گفته اند که (لام) در لأعدل بینکم، لام تعلیله و مثلاً اینجوری معنی کرده که من مأمور شدم و به آنچه که مأمور شدم این بود که بین شما عدالت برقرار کنم. درباره عدالت هم گفتند عدالت در داوری، بعضی ها هم گفتند عدالت در حکم، که همه اینها از دیدگاه علامه رد هست. من چون دارم از المیزان میگویم دارم دیدگاه ایشان رو میگویم، پس منظور (لأعدل) یعنی تسویه ی مردم از حیث دعوت، منظور از (من کتاب) یعنی تسویه کتاب آسمانی از حیث ایمان.

حالا جمله بعدی رو که اضافه می کنه دقیقاً می خواد این مطلب رو بیشتر توضیح بده "اللَّهُ رَبَّنَا وَرَبِّكُمْ" پس همون تسویه بین کتب و شرایعی که نازل شده و تسویه ی مردم در دعوت، داره دوباره به یک نحوه ی دیگه بیان میکنه، به خاطر همین ابتدای کلام یعنی نگفته (والله ربنا و ربکم)، گفته (الله ربنا و ربکم)، (واو) نیاورده، انگار که این جهت تاکیدیه مطلب دیگه ای رو هم داره اضافه می کنه. رب همه مردم یکی هست و اون خدای تعالی است پس ما غیر از ما و مردم، غیر از خدا هیچ کسی رو نداریم، که هرکی بره دنبال رب خودش و ارباب برای خودش سازند بعد با هم نزاع کنند هر کی سر رب خودش با هم نزاع بکنند، رب یکی هستش؛ صاحب همه شریعت ها هم یکی هست، مردم همه مملوک یکی هستند، یعنی یک خدا داریم که این یک خدا همان یک ربه، یعنی اله و ربمون که واحده، همه رو تدبیر میکنه، تدبیر هم این هستش که شریعت ها رو بر انبیا نازل میکند. پس وقتی که یک خدای واحدی شریعت رو بر مردم نازل می کنه چرا باید مردم فقط و فقط به یک شریعت ایمان بیارند/ خوب بقیه شریعت ها رو هم همین خدای واحد فرستاده دیگه؟ پس در حیث ایمان چون، خدای واحد اینها رو فرستاده، اصل دینشون چون یکی هست پس ما باید به همه ی شرایع الهی ایمان بیاریم، اما از حیث عمل هر کسی موظف به شریعت زمان خودش عمل کنه. پس دیگه وقتی که خدا، یک خداست رب، یک خداست چرا باید یهود شریعت حضرت عیسی رو قبول نکنه و شریعت حضرت پیامبر را؟ یا چرا باید نصارا فقط شریعت خودشون رو قبول داشته باشند و شریعت حضرت پیامبر اسلام را قبول نداشته باشند؟ چون گفتیم همه این شرایع از جانب خدای واحد اومده خدای واحد هم حکمتش و تدبیرش اینجوری حکم می کنه که با مقتضیات

زمان با سطح تعقل مردم انبیا رو بفرسته و این انبیا حرفشون واحده، نحوه عملکردشان با هم فرق میکنه، ماموریت های شان یک خرده متفاوت هست در حالی که دارند همشون روی همدیگه یک حرف میزنن.

جمله رو ادامه می دهد "لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ" ^ط "یه نکته دیگری داره اضافه میکنه، درسته که اعمال با هم متفاوتند از حیث اینکه خوب و بد و اینکه چه مقدار پاداش یا کیفر بهشون تعلق میگیره با همدیگر اختلاف دارند، اما یک حقیقتی وجود داره این که هرگز و هرگز از عمل از عمل کننده اش متجاوز نیست، یعنی عمل خارج از حیطه اختیار عامل خودش نمیتونه باشه، پس هرکسی گروگان عمل خودش هست. یه آیه کوچک هم می تونیم اینجا بیاریم "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸)" رهین، رهان یعنی گرو، احدی از افراد بشر نه از عمل کس دیگه ای سودمند میشه و نه متضرر، هرکسی عملش برمی گردد به عمل خودش، به صاحب عمل در واقع، به عامل برمیگرده. پس هیچ کس نمی تونه عمل کس دیگری رو عقب بندازه که مبادا ازش ضرر میکنه، یا عمل کس دیگه ای جلو بندازه که ازش نفع ببره. با اینکه اعمال مردم در درجات مختلف هستند بعضی از اون اعمال بهترین، گرانتین، نفیس ترن، اما ارزیابی و سنجش عمل به دست خداونده که حساب اعمال بندگان خودش رو میکشه "إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ" حتی به دست پیغمبر نیست به دست امام نیست پایین تر از امام هم حتی نمی توانند به این شکل در عمل ما دخالتی داشته باشند مردم در هر رتبه ای که باشند چه پیغمبر باشه، چه امام، چه مردم پایین تر از اون باشند، تو هر رتبه ای که باشند مملوکه خدا هستند هیچ کس مالک نفس کس دیگه ای نیست.

شبهه آیه ای که در گفتگوی حضرت نوح با مردمش اومده "أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ (۱۱۱)" آیا به تو ایمان بیاوریم در حالی که یه عده ای انسان های فرودست به شما ایمان آوردند. "قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲)"، حضرت میگن من چه اطلاعی دارم از اعمال اون ها "إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي ۗ لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳)" حسابشون با خداست اگر بفهمید. یا مثلاً در مورد حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ" حساب مردم به هیچ وجه دست پیامبر نیست، حساب تو به هیچ وجه دست مردم نیست، یعنی هرکس حساب خودش رو داره؛

جمله رو ادامه می ده "لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ" حجه یعنی اون دلیل روشن، هیچ حجت و دلیلی که دلالت بکنه بر اینکه بعضی از مردم بر بعضی دیگر مقدمند، همون آیه ی قبلی که گفتیم، در بین ما نیست، ما هیچ دلیل روشنی نداریم از اینکه ما بیاییم مثلاً سفید رو بر سیاه یا غنی رو بر فقیر یا کبیر رو بر صغیر مقدم بداریم، ما همچین حجتی دستمون نیست، پس این یک انکار می تونه باشه، لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ، ممکنه این نفی، این معنی هم داشته باشه که در حالیکه حجتی بین ما نیست، لازمه اش هم بین ما نیست چون لازمه حجت خصومه دیگه، جداله. ما حتی سر این با هم دعوا و خصومتی نداریم که بین مردم تفاوت رتبه و درجه است برای اینکه رب یکی است، خدا یکی است، همه ما بندگان یک خدا هستیم، هر کسی گروگان عمل خویش هست، پس دیگه هیچ خصومتی بینمون نیست، پس حالت اول میشه هیچ دلیلی نداریم که مردم بعضی شون بر بعضی دیگه مقدمند؛ حالت دوم این که لازمه اون دلیل که میتونه خصومت باشه هم نداریم که مردم با همدیگه متفاوتند در دعوت الهی. بعضی ها اومدن یه معنی دیگه کردند که علامه البته رد کرده و گفتند که احتجاج و خصومت و جدالی نیست چون حق روشنه، دیگر احتجاجی برای مخالفت وجود نداره مگر اینکه کسی بخواد از روی عناد این کار

رو بکنه. علامه میگن که اصلاً قصد پیامبر این نیست که بخواد الان اصول حقه رو بگن، الان فقط و فقط مامور شدند که اون تسویه رو از لحاظ ایمان و دعوت بین مردم و کتب نازله برقرار بکنند پس، این حجت، منظور تسویه ی مردم در دعوت و یا تسویه ی کتب آسمانی در ایمان هست و هیچ ربطی به اصول حقه، فعلاً نداره یعنی تو مرحله بعد باید پیامبر اینها رو بگه؛ و عبارت آخر "اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا" خدا همه ما رو یک جا جمع میکنه و "وَأَلَيْهِ الْمَصِيرُ" مصیر، مصدر میمی هست، یعنی شدن، سرانجام. خب وقتی (نا) که می آید برای ضمیر متکلم مع الغیر، هم گوینده و هم مخاطب در جمله های قبل اینجا یه جا با هم جمع شدند، این که میگه خدا ما رو جمع میکنه یعنی در روز قیامت ما رو برای حساب و جزا جمع میکنه، منظور اون جمع مردم در ربوبیت، گفتیم چون خدا رب همه هست، (من اینجا متوقف کنم صحبتتم رو)

سوال: سوال کردند که این لاجحه مربوط به عرصه ی قیامت است که حق آشکار میشه؟ پاسخ استاد: نه، عرض کردم نظر علامه اینه که هیچ دلیلی نداریم بر این که مردم، بعضی بر بعضی دیگر مقدمند، ربطی به قیامت نیست، تو دنیا در دعوت و ایمان. اما يَجْمَعُ بَيْنَنَا برمیگرده به قیامت.

پس همه بندهای یک خداییم، جمیع، جمیع گوینده و مخاطب، بنده های یک خدا هستیم و "وَأَلَيْهِ الْمَصِيرُ" برمیگرده به سرانجام، که همان قیامته. پس خدایی که تنها پدیدآورنده ماست، رب همه ماست، منتهای همه ما هم به سوی خداست، پس بازگشت ما به سوی او هست، هیچ پدیدآورنده ای، جز خدا وجود نداره. یعنی از انتهای آیه که "اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۗ وَأَلَيْهِ الْمَصِيرُ" وقتی برمیگردیم به اول آیه، دقیقاً توحید رو نتیجه می گیریم ما باید بتونیم یک آیه رو بعضی موقع ها البته، از آخر به اول هم تفسیر کنیم.

اگر بخواهم از آخر به اول برگردم، چون خدایی که در روز قیامت ما رو جمع میکنه، در روز قیامت بر ما عیان میشه که خدا یکی است، چون توحید در روز قیامت بروز و ظهورش خیلی بیشتره، این خدا به ما میگه که در دین هیچ فرقی بین مردم نیست، در دعوت به دین، و هیچ فرقی بین کتب آسمانی از حیث ایمان به اونها وجود نداره پس، هر پیغمبری باید استقامت داشته باشه، من جمله پیامبر اسلام، چون قراره یک عده مردمی که دچار حسدند، یک عده مردمی که دچار شک اند رو دعوت بکنه به دین الهی و در اون مسیر باید استقامت بکنه و از هواها و خواهش ها، از زمینهای حسادت، از زمینهای شک مردم دوری بکنه، این میشه پس مسیر آخر آیه به اول آیه.

می فرماید که مقتضای ظاهر این قضیه، این تفسیری که علامه کردند، این هستش که این **اللَّهُ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ** این توی تعلیل، **لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلِكُمْ** چون پیامبر یک نفر بود دیگه، داشت با مردم صحبت می کرد، پس باید ضمیر درست میومد دیگه، یعنی وقتی پیغمبر یک نفره، باید بگه، (لی عملی و لکم اعمالکم لاجحه بینی و بینکم) بخاطر اینکه قبلش هم گفت "**أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ**"، چون (آمنت) متکلم وحده آورد، پس چرا اینجا شد (لا حجه بیننا و بینکم) بحث اون (نا) بیکه حالا ما میگییم متکلم مع الغیره، چرا نگفت به این شکل؟ علامه میگن که همه اینها یعنی (نا) که به معنای (ما) هست، مثل، (لنا اعمالنا) یا مثل (بیننا)، اینجا یک گروه دیگه ای میان کنار پیغمبر قرار می گیرند به نام مومنین، پس به همین قرینه (کم) توی ربکم، اعمالکم، بینکم، هم پس باید برگرده به گروه مقابل یعنی هم اهل کتاب و هم مشرکین. پس انگار یه جوری خدا خواسته عزت بده، خواسته با احترام

از مومنین یاد بکنه، مومنین رو هم توی جملات آورده، «لا حجه بیننا، لنا اعمالنا» یا مثلاً (بیننا) بی که گفتیم (نا)، این (نا) ها، اینکه یک مومنینی کنار پیغمبر قرار گرفتند و گروه مقابل، که همون ضمایر مخاطب هستند. مثل آیه "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۗ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾" ای اهل کتاب بیایید پیرامون یک کلمه، این کلمه چیه؟ یعنی اینکه نباید به جز خدا کسی رو بپرستیم، نباید چیزی رو شریکش قرار دهیم، بیاییم با هم سخن خودمون رو یکی کنیم و در بین خودمون بعضی، بعضی دیگر رو به جای خدا ارباب نگیرند و اگر دیدی که باز هم اعراض کردند، بگو شاهد باشید که ما مسلمانیم، فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.

و اما آیه ی بعد "وَالَّذِينَ يَحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾" حجت یعنی یه سخنی که این سخن، ازش یک اثبات یا یک ابطالی بگیریم، از ریشه حج، گرفته شده به معنای قصد و نیت، کلمه ی داحض هم اسم فاعل از دحض هست به معنای بطلان و زوال، دحض: بطلان و زوال. خب کسانی که درباره خدا احتجاج می کنند و استدلال میکنند، تا ربوبیت خدا رو را نفی بکنند، یا دین خدا رو باطل بکنند، حجت شون، این دلیلشون و این استدلال شون، نزد پروردگار باطل و زائله و غضبی از خدا براشون هست و عذاب شدیدی دارند. بعد میفرماید که بعد از آنکه استجابت شد مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ این استجابت، استجابت حقیقیه، یعنی اونهایی که دعوت خدا رو استجابت کردند از روی علم و آگاهی و بدون شک و اضطراب و حسد و این فطرت سالم انسانی شون آنها را وادار کرده که استجابت بکنند. چون دین با همه معارفش در فطرت بشر هست، این فطرت اگر سالم باشه با عوامل خارجی نمرده باشه، آسیب ندیده باشه، فاسد نشده باشه به راحتی این دین الهی رو قبول میکنه.

حالا من یک سوال می کنم عزیزانی که اون جلسات فکر می کنم هفتم و هشتم هست که درباره لایه های فطرت صحبت کردیم این بحث استجابت، استجابت دعوت الهی و پذیرش دین الهی مربوط به کدوم لایه از فطرت ماست؟ پاسخ حضار: فواد. پاسخ استاد: نه قلبه. کلا گفتیم ادیان، دین و پذیرش آنها، دگرگونی، اینها همه توی لایه ی قلب صورت میگیره که لایه سومه. پس فطرت، اگر سالم باشه، نمرده باشه، فاسد نشده باشه، هیچ مقاومتی در مقابل دعوت، دعوت الهی، انجام نمیده. میگه: "أَمَّا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ" سوره ی انعام آیه ی مبارکه ی ۳۶ هم دقیقاً داره همین رو میگه، کسانی فقط و فقط تو را اجابت می کنند دعوت پیامبر را اجابت می کنند که گوش شنوا دارند و کسانی که یعنی کفاری که فطرت اولیه شون مرده و فاسد شده خدا همه شون رو مبعوث می کنه. انگار باید به قرینه کلام میگفتش که کسانی که فطرت شون مرده کر هستند اما به جای کر هستند، یک جمله تهدیدی آورده گفته خدا همشون رو مبعوث میکنه انگار که حسابشون اون دنیا رسیدگی خواهد شد. یا مثلاً در سوره ی شمس "وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾" اونجا که سوگند به یک نفس تکامل یافته انجام میده که این پدیدآورنده ی این نفس تکامل یافته هم تقوا و هم فسق و فجور رو به اون نفس الهام کرده، پس فطرت دو حالت میتونه داشته باشه یا "فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۗ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۗ... " فطرتی که بر پایه یعنی همون فطرت الهی شده تنظیم شده.

سوال: سوال فرمودند که فطرت تبدیل نمیشه " **لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ** " اصل مایه خلقتیش تبدیل نمیشه اما ممکنه که خاموش بشه. ببینید اصلش هست، خاموش میشه علامه هم اصطلاح درستی رو به کار می‌برند، میگن مرده، یعنی چیزی هست یک حقیقتی هست اما مرده، اگر مرده باشه کاری از شما بر نمیاد نه گوشی داره برای سمع و نه چشمی داره برای بصیرت.

خب پس کسایی که در مورد خدای تعالی یا در مورد دین الهی با همدیگه احتجاج می‌کنند، هی بخوان که حجت بیان، بعد از اون که فطرت زنده بشر اون رو قبول کرده یا بعد از اون که مردم به فطرت سالم خودشان آن را پذیرفتند و این‌ها آمدند خدا را نفی کردند، دین خدا رو باطل کردند، این حجتشون، حجت شون باطله، یعنی دیگه وقتی که فطرت سالم قبول میکنه دیگه اینا کاری از پیش نمی‌برند و همچین کسایی از جانب خداوند یک غضبی در انتظارشان هست.

سوال: سوال کردند که لایه های فطرت قلب و شغاف و فواده؟ پاسخ: لایه های فطرت: صدر، بعد شغافه، بعد قلب، بعد فواده، اینکه میگم بعد، یعنی درونی ترش. لایه‌های اول که بیرونیه، صدر، صادرات انجام میشه اونجا شیطان هم تو لایه ی صدره. لایه دوم شغافه که بحث محبت و دوست داشتن اطرافیان و عشق و اینهاست. لایه سوم قلب هست محل دگرگونی حمل تبدیل هاست، محل تغییرهاست، گرداب هاست و لایه آخر فواد که محل سمع و بصیرته (جلسات هفتم و هشتم باید باشه).

خب آیات هم دارند این نظر علامه رو تایید می‌کنند که خدا یک دینی را تشریح کرد، انبیا خودش رو به اون دین توصیه کرد، سفارش کرد، برای اقامه اون دین انتخاب‌های خودش را انجام داد، پس احتجاج آوردند محاجه کردند در این که خدا یک دینی داره که در اون بندگان خودش رو به عبادت واداشته، کار باطلی هست چون این دین، دین سالم هست بر اساس فطرت سالم و انسانی چیده شده و مثل اینکه مثلاً آیه " **اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ** " بخوایم اینجا به کار ببریم، شبیه همونه، آیه بعدی در واقع. بعضی‌ها اومدن گفتند که (له)، **مَا اسْتَجِيبَ لَهُ**، (له) برمیگرده به رسول، به پیامبر خدا، پیامبر اسلام و استجابت کننده‌ها هم اهل کتاب اند منظور از استجابت شون هم، یعنی اعتراف کنند که این اوصاف حضرت پیامبر رو و خصوصیاتش رو در کتب آسمانی خودشون دیدن، منظور از این جمله هم به طور کلی این هستش که احتجاج آوردن اهل کتاب درباره خدا، بعد از این که اعتراف کردند یک محاجه ی غلطیه، این یک تفسیر، در حالی که من تفسیر علامه رو براتون گفتم. بعضی دیگه هم اومدن گفتن که (له) بله به رسول خدا برمیگرده و منظور هم از استجابت کننده، خود خداونده، که نفرین حضرت پیامبر علیه بزرگان قریش رو استجابت کرد، یعنی خداوند اومده نفرین پیامبر اسلام رو در مورد مشرکین قبول کرده و به کار بسته. که یکی از نفرین هاش بحث جنگ بدر که خیلی‌ها توی اون جنگ بدر، خیلی از مشرکین کشته شدند یا نفرین علیه اهل مکه که مبتلا شدند به خشکسالی و قحط و اینها ولی هر دو تا رو علامه رد کرده. خب (له) پس با این حساب بزرگواران، له با توجه به تفسیر علامه به کی برمیگرده؟ **مَا اسْتَجِيبَ لَهُ**؟ احسنت، به خداوند. پس استجابت کنندگان کیا هستند؟ پاسخ استاد: مردم.

پس این هم این سیاق تمام شد، ان شا الله سیاق ۱۳ تا ۱۶ یک بحث روایتی اینجا علامه آوردند در روح المعانی. روح المعانی در واقع، تفسیر آلوسی، یعنی مفسر اسمش آلوسی، یه تفسیری داره اسمش روح المعانی، آلوسی

اهل سنته. یه جاهایی به خاطر سبک تفسیری اش و به خاطر تبعیت از روش‌های مفسران در اهل سنت، یک جاهایی اشتباهات فاحش داره راجع به انبیا، به خاطر اینکه این‌ها عصمت رو در مورد انبیا به این شکلی که ما در شیعه به کار می‌بریم (یک بحث کلامی هست دیگه) به کار نمی‌برند و آلوسی و چند نفر دیگر از مفسران اهل سنت گناه رو برای انبیا جایز و روا می‌دانند و خب بحث عصمتشون با ما خیلی فرق میکنه. توی تفسیر خودش راجع به "وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ" البته علامه نگفته این غلط یا درسته ها، من فقط خواستم با تفسیر آشنا بشوید، چیزی که آورده حالا چیز بیراهه هم نیست میگه که **وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ** از ابن عباس و مجاهد آورده؛ ابن عباس هم که خب عبدالله بن عباس هست یکی از مفسرین بزرگی هستش که ما تو تمام تفاسیر شیعه و سنی ردپایی از نظر ایشون رو داریم. اما اگر درست بخوایم به تاریخ برگردیم و این شخصیت‌ها را بخوایم درست تحلیل بکنیم، این جناب عبدالله بن عباس یه خرده خاکستری‌اند، با اینکه نسبت به سایر مفسرین باز مقام بالاتری دارند، ارج خودشون رو دارند، اما، یک جاهایی کم گذاشتند. بله ایشان تنها کسی هستند که در سن ۱۳ سالگی رزیه یوم الخمیس رو از ایشون ما فقط داریم و تمام نقل‌ها به نقل عبدالله بن عباس برمیگرده، درحالیکه ۱۳ ساله هستند خیلی دقیقه، خیلی درتفسیر باهوشه، حالا برای خودش فقیه‌ی هست. رزیه یوم الخمیس رو ابن عباس میگه ما چندین جا از ابن عباس یک نقل‌هایی داریم که خیلی با ارزشه یعنی اگر نبود که چیزی دستمون رو نمی‌گرفت مثلاً راجع به حضرت زینب سلام الله علیها میگه که قالت عقيلتنا، یعنی حضرت زینب پنج یا شش ساله ای که ابن عباس داره از ایشان نقل میگه رو به عنوان عقيله میشناسه. یا این رزیه یوم الخمیس، همون ماجرای قلم و دواتی هستش که پیامبر در اون دو سه روز آخر عمرشون از اون کسایی که بالای سرشون بودند درخواست کردند و شخصی اومد گفتش که رها کنید، یکی از خلفا اومد گفت رها کنید، این مریضه، داره هذیان میگه ان الرجل ليهجر مثلاً، که خود ابن عباس وقتی که این ماجرا رو داره تعریف میکنه به عنوان رزیه یعنی مصیبت نقل میکنه و تو تاریخ میگن که هر موقع میومده این قضیه رو بگه گریه میکرده یعنی این ماجرا که در روز پنج شنبه اتفاق افتاده یعنی شما تصور کنید پنجشنبه قضیه قلم و دوات و این بحث اینکه بیارید یه چیزی براتون بنویسم تا سعادت شما رو تضمین بکنه این اتفاق در روز پنجشنبه است که کسی گوش نکرد، سر و صدا کردند که پیغمبر داره هذیون میگه، حسبنا کتاب الله رو گفتند بالای سر پیغمبر، پیغمبر خیلی ناراحت شدند و همه رو از اتاق بیرون کردند و روز دوشنبه روز رحلت هست یا به عبارت دقیق‌تر روز شهادت حضرت پیامبر هست. این فاصله پنج شنبه تا دوشنبه که سه چهار روز هست رو خب یه اتفاقات خیلی عجیبی توی تاریخ افتاده که اولیش با همین رزیه یوم الخمیس شروع شده، که ناقل این جریانات ابن عباس هست که اتفاقاً هم اهل سنت خیلی خیلی قبولش دارند خیلی بیشتر از ما، اما چه کنیم که نظرات تفسیری ایشون رو ما نمیتونیم کنار بگذاریم یه جاهایی واقعاً چاره‌ای نداریم که بریم سراغ ابن عباس. اینکه میگم خاکستریه، این هستش که با خلفا روابط حسنه‌ای داره و موقعی که امام حسین علیه السلام از ایشون دعوت میکنه برای همراهی برای قیام، ایشون میگن که من جلسات تفسیرم رو نمی‌تونم رها بکنم و اتفاقاً تو یک کتابی مال مقام معظم رهبری هست توجیه المسایل کربلا بسیار کتاب جالبیه که از ایشون به عنوان یک خواصی یاد میکنه که بشدت دیر جنیبده، به موقع عمل نکرده و تا آخر عمرش هم پشیمونه و نتونسته اولویت رو تشخیص بده. خاکستری بودنش از این لحاظ هست و چند جای دیگه. به هر حال اینه که مفسران دیگه ایشون رو خیلی قبول دارند، خب

مفسران اهل سنت به خصوص. حالا منظور از اینها آلوسی از ابن عباس داره نقل می کنه، که این آیه درباره طایفه ای از بنی اسرائیله که **وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ** که در این صدد بر اومدند که مردم رو از اسلام برگردانند و گمراه بکنند و میومدند میگفتند که کتاب ما قبل از کتاب شما نازل شده، پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما بوده، پس دین ما از دین شما بهتره و توی روایت دیگه ای شبیه این به جای دین ما اومده که پس ما از شما به خدا نزدیک تر و سزاوارتریم، این رو علامه نه رد کرده و نه تایید کرده پس نشون میده که روایت شاید مشکلی نداشته باشه. البته خوب فیلترهای علامه برای پذیرش روایت یک فیلترهای خاصی هست که باید در جای خودش بهش پردازیم.

در **دُرَالْمَنْثُور**، تفسیر **دُرَالْمَنْثُور**، البته درستش هست، که توی ترجمه اینجا (ال) ننوشته، مال جناب سیوطی هست، جلال الدین سیوطی که ایشون هم یک مفسر اهل سنت هستند، شافعی مذهب اند، خب ما یک جاهایی مجبوریم که از **در المنثور** هم شاهد بیاوریم، بعضاً حرفهای خوبی زده، بعضاً از عکرمه، عکرمه یکی دیگه از مفسرین هست، ابن منذر از عکرمه روایت کرده، که وقتی آیه ی شریفه "**إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۴۱)**" نازل شد مشرکین مکه به مومنینی که با ایشان تماس داشتند، گفتند، کتاب شما می گوید همه مردم دسته دسته به دین خدا در می آیند پس شما هم از شهر ما بیرون شوید چرا در این جا مانده اید و آنگاه آیه "**وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ**" نازل شده، که مولف یا مترجم، یا حالا بگیم خود علامه هم این رو تایید نمیکنه، این روایت دومی رو. میگه که توی این داستان تو داستان هم سوره نصر و هم این سوره هیچ احتیاجی به این شکل بین مشرکین و مسلمانان ثبت اینجوری نشده. و حتی میتونه به روایت اول هم یه نقدی بزنه میگه روایت روح المعانی هم خیلی نیومده کافی و وافی راجع به **مَا اسْتُجِيبَ لَهُ** حرف بزنه، خود روایت ممکن مشکلی نداشته باشه اما ربطش به آیه رو یکم توش اشکال وارد کرده. این هم از این، خب اگر سوالی نیست تفسیر سوره شورا در همین جا فعلاً ببندیم تا جلسه آینده.